

# لبنان



## اعتراضات گسترده ی مردم لبنان از کلیه ی اقشار طبقاتی

### موجب سقوط دولت بی کفایت لبنان شد

امین بیات

اعراضات خشمگین و متحد مردمان لبنان امروز بازتاب جهانی بخود گرفته، مردم لبنان به درستی علیه مسئولان بی کفایت و نا کار آمد دولت لبنان ، اعتراض به بی کفایتی در اداره امور کشور و آنها را "مسئول انفجار" و کشتار مردم قلمداد کرده اند، رویدار مصیبت بار بندر بیروت انعکاس عظیم انفجار موجب شتاب مبارزات اجتماعی مردم لبنان را ده چندان افزایش داد، دامنه اش آسمان تهران، دمشق و بغداد را روشن نمود و اعتماد عمومی را کلا از این دولتها سلب کرد، و خواب خوش حزب الله، سپاه قدس را به وحشت و پریشانی تبدیل نمود.



جوانان لبنانی در روز های پس از انفجار با بر پائی تظاهرات خشمگین خود باعث سقوط دولت لبنان شدند. و نوک حمله ی تظاهرات جوانان علیه حزب الله لبنان و نظام جمهوری اسلامی بوده، شعار های تظاهرات نشان داد که دیگر مردم لبنان نه به این دولت اعتمادی دارند و نه به جنگ نیابتی که حزب الله که از جانب سپاه قدس پشتیبانی نظامی و مالی میشوند و همچنین خواهان خلع سلاح حزب الله و کوتاه شدن دست جمهوری اسلامی از سر مردمان لبنان میباشند و

بیان کردند که دیگر تقسیم بندی مذهبی و طایفه ای را برای حکومت و دولت لبنان نمی پذیرند.

بنظر من تا مادامی که دست خون آلود سپاه قدس از بالای سر جوانان لبنان بطور جدی و قاطع کوتاه نشود و حزب الله که روی دیگر سکه سپاه پاسداران جمهوری اسلامی هستند خلع سلاح نشوند و جمهوری اسلامی با همت مردم ایران سرنگون نگردد نه مردم ایران و نه مردم لبنان و سوریه و عراق روی آزادی نخواهند، دید.

جوانان لبنانی معتقدند که هر شهروند لبنانی دارای یک رای میباشد و می پندارند که حیات سیاسی اسلام گرائی بنیادگرا که عملکرد سیاسیش در ایران علیه مردم ایران ثابت شده، دیگر اعتباری ندارد و باید به دولتهای مذهبی خط بطلان کشید.

پس از انفجار در بندر بیروت در واقع اداره لبنان توسط سه قوه که در مجلس تصویب کرد، زمام امور را به ارتش واگذار نمود زیرا وضعیت بصورت اضطراری و انفجاری بود.

لبنان از لحاظ تاریخی قسمتی جدا شده از سوریه و همچنین از امپراطوری دولت عثمانی و همیشه تحت سلطه و زیر نفوذ سیاستهای دولت استعمارگر فرانسه، بوده است.

اشغال لبنان توسط اسرائیل در سال 1982، کشتار در اردوگاه صبرا و شتیلا تحت نظارت دولت صیہونیستی اسرائیل، همراه با خروج نیروهای متجاوز فرانسه و آمریکا از خاک لبنان پس از حملات حزب الله در سال 1983 که مستقیم از جانب جمهوری اسلامی هدایت و پشتیبانی نظامی شد، از جمله مهمترین رویدادهای کشور لبنان بوده است.

در حال حاضر جنوب لبنان زیر مجموعه و در تحت سیطره ی حزب الله یعنی جمهوری اسلامی و سپاه قدس تا قبل از انفجار بوده است.

حزب الله بدون حمایت مالی میلیاردی از سرمایه های مردم ایران و تجهیزات نظامی نمیتوانست نه چنین عرض و اندامی در لبنان راه بیندازد و بدستور سپاه قدس رفیق حریری را بقتل برساند که محاکمه ی مضمونین به بقتل در این روزها محاکمه شوند.

سازمان ملل متحد در طی صدور قطعنامه ای خواستار خلع سلاح حزب الله بعنوان عاملین قتل رفیق حریری شده بود و اخیرا دولت آلمان تشکیلات حزب الله لبنان را یک تشکیلاتی تروریستی شناخته است.

حامی اصلی حزب الله در لبنان جمهوری اسلامی در رکود اقتصادی بسر میبرد و این رکود تاثیرات بالقوه منفی بر تشکیلات تروریستی حزب الله داشته است و موجب حاد شدن شرایط معیشتی آنها نیز گردیده است. و باعث کم شدن مداخله ی حزب الله و سپاه قدس در جنگ سوریه که برایشان جنبه حیاتی داشته، شده است.

بهر حال هنوز برای افکار عمومی روشن نیست که عامل اصلی این انفجار مهیب چه بوده، یا چه کسانی، و یا چه دولتی دست به این جنایت زده است، البته در خبرها بود که در سال 2013 بدلیل نامشخص یک کشتی روسی حامل 2750 تن نیترات آمونیوم در بندر بیروت پهلو گرفت و در سال 2014 به یک انبار انتقال داده شد، که حزب الله حاکم بر این بندر و انبار، بوده است.

با نگاهی عمیق و کنجکاوانه و با برداشتهای از پیش فرضها میتوان به این نتیجه رسید که این انفجار از قبل بر نامه ریزی شده و تدارک دیده شده بوده است، بهیچوجه نمیتواند خود بخود صورت گرفته باشد، و حتا حزب الله در گذشته از این مواد جهت درست کردن بمب انفجاری دستی در جنگ سوریه استفاده میکرده است، آنهم پس از چندین سال که در این انبار نگهداری میشده است، این انفجارها و آتشسوزیها در منطقه و بخصوص در ایران دارای دامنه وسیعی بوده که تا کنون با انواع دروغها و دسیسه چینیها آنها را خود بخودی و یا نقض فنی به افکار عمومی جلوه داده اند، آتشسوزی جنگلها، موسسات صنعتی، نطنز و امثالهم که همه عمدی صورت گرفته است، برای نمونه آتشسوزی در انبارهای مواد غذایی در سوریه و انبار گندم در بندر بیروت، عمدی بودن مسئله را بیشتر قابل فهم میکند.

درواقع میتوان به این حدس و گمان بیشتر تکیه نمود که منافع اقتصادی کشورهای سرمایه داری آمریکا، فرانسه، عربستان، ایران، روسیه و بالاخره چین هر کدام برای تامین منافع و بردن سود، قابل تعمق هستند، همچنان که مکرون شتاب زده داستان استعمار کهن را نوید داد و زنده کرد.

“سندوق بین المللی پول” در گذشته نه چندان دور خبر “فرو پاشی” لبنان را داده بود، و نخست وزیر لبنان را که باید پیشنهاد این موسسه امپریالیستی را می پذیرفت و در این مورد بود که میلیاردها دلار از “سندوق کمک های مالی” آزاد شد.

صدا و آتش مهیب این انفجار پیام روشن دست اندر کاران جاده ی

ابریشم سازمان همکاریهای شانکهای هم میتواند باشد، دولتهای ایران، چین و سوریه پیشقدم سرمایه گذاری در بیروت با شتاب شده اند، و از طرفی باید این مسئله را نا دیده بگیریم که هدف آنهایی که این انفجار را انجام داده اند، علاوه بر تداوم ورشکستگی اقتصادی، تحمیل قحطی، گرسنگی و در نهایت کشیده شدن منطقه نفت خیز خاور میانه به وابستگی، و بردن ثروت ملی مردمان این منطقه، نمونه بارز و روشن قضیه پیشنهاد "قرار داد" 25 ساله ی چین به جمهوری اسلامی و پیشنهاد "قرار داد" بیست ساله ی روسیه به جمهوری اسلامی، همه حکایت از برنامه های دراز مدت تحت نام بازسازی و سرمایه گذاری، ولی در حقیقت تداوم سلطه و چپاول ثروت ملی مردمان این منطقه میباشد.

شعار مردم در خیابانهای بیروت بطور کلی خواهان تغییرات اساسی و سیاسی گسترده بوده است و در این ارتباط بصورت نمادین اعدام میشل عون رئیس جمهور، حسن نصرالله رهبر حزب الله لبنان و حسان دیاب نخست وزیر لبنان را به نمایش در افکار عمومی جهان، گذاشتند.

از لحاظ اقتصادی میزان بدهی لبنان در سال 2019 یکصد میلیارد دلار معادل 150% کل تولید ناخالص داخلی در لبنان بوده است، از دیدگاه کارشناسی دولت لبنان ورشکسته بود، بعلت بدهکاری، و همچنین فساد اقتصادی سیستماتیک، و سوء مدیریت، نا کارآمدی در دولت های لبنان نهادینه بود و امروز پس از این انفجار کاملاً با شرایط بسیار اسفناک روبروست که برآورد کرده اند حد اقل 15 میلیارد دلار دیگر بر اقتصاد ورشکسته ی لبنان افزوده گردیده است، بندر اصلی لبنان بیروت که مرکز تجاری و مدخل واردات مواد غذایی بوده کاملاً ویران شده و غیر قابل استفاده، لبنان در حال حاضر مستعمل از تامین دارو و مواد غذایی است.

آیا مدیریت این وضعیت اسفبار درتوان رهبران فاسد لبنانی هنوز هست یا نه که بهمین دلیل معترضان درخواست کمک از دولت فرانسه و اتحادیه اروپا کرده اند که به زبان دیپلماتیک باز گشت لبنان به دوران تحت سلطه ی فرانسه است.

آنچه راکه سپاه قدس جمهوری اسلامی و حزب الله لبنان را وادار به تلاش مذبوهانه کرده است، ترس و وحشت آنها از بر ملا شدن مسائل ساختاری مخفی نگهداشته شده، مناسبات سیاسی فی مابین دو جریان تروریستی یعنی سپاه قدس و حزب الله لبنان که پس از جنگ

داخلی در لبنان در سال 1990 ما بین این دو جریان برقرار شد.

بهر حال ما چه بخواهیم و چه مخالف یا موافق باشیم ، شکل گیری یک نیروی سیاسی جدید در لبنان آشکارا خود را بیان خواهد نمود که دارای چشم انداز روشنی فعلا نیست، و دولتهای خارجی منافع طلب و سلطه جو خواهند توانست از ضعف سیاسی ، اقتصادی و نظامی لبنان استفاده ببرند، رد و مخالفت با قطعنامه تمدید تحریم تسلیحاتی در رابطه با جمهوری اسلامی در شورای امنیت سازمان ملل متحد ، تنها به این منظور بود که فروش هر چه بیشتر تجهیزات نظامی به جمهوری اسلامی صورت بگیرد و دولت تروریست و متجاوز اسلامی با ایجاد نا امنی در منطقه سوده های میلیاردی درجیب کشورهای صنعتی ریخته شود، و حزب الله لبنان را حمایت کرده و به نا امنی در لبنان دامن بزند تا چند صباحی بتواند به حکومت ننگین خود ادامه دهد.

آیا حزب الله لبنان که کانون وحشت و ترور و در "عمق راهبردی" مقاومت قرار دارد میتواند ادامه زندگی مسلحانه و تروریستی خود را حفظ کند؟ بنظر من نه، اگر وضع مالی جمهوری اسلامی بصورت فعلی ادامه یابد و روزه روز کمتر شود اثرات آن مستقیم بر پیکر حزب الله خواهد نشست و آنها خلع سلاح و متلاشی، خواهند شد.

مردمان آزادیخواه جهان باید همبستگی خود را با مبارزات استقلال طلبانه مردم لبنان همسو کرده و از مطالبات بحق مردم لبنان دفاع و پشتیبانی کنند و اظهار انزجار و تنفر از مسببین انفجار بندر بیروت در لبنان بکنند.

21.08.2020

---

## از اعتصابات کارگری در ایران حمایت کنیم!

از اعتراضات و اعتصاب گسترده کارگران علیه نظام

# استثمار گر حمايت كنيم!

## امين بيات

اعتصابت كارگران استثمار شده در ايران رشد روز افزون و چشمگيري را نشان ميدهد، كه در آن كارگران شركت نيشكر هفت تپه يکپارچه و متحد با دستمزد هاي زير خط فقر در ادامه



اعتصاب و اعتراضات خود مصمم و ديگر آب از سرشان گذشته و آماده هر گونه فداكاري براي زنده ماندن حق حيات خود و خانواده اشان، هستند.

در مرحله اول كارگران خواستار پرداخت حقوقهاي معوقه ي خود ميشوند، و همچنين از لحاظ سياسي خواهان اين هستند كه نيشكر هفت تپه به مالکیت " دولت " در بيايد.

در کنار كارگران هفت تپه ، كارگران شركت هيكو دراراك نيز به اعتصاب پيوسته وخواستهای مشترک و مشابه را دنبال ميکنند، جنبش مطالباتي كارگران در تهران و مشهد در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزايای خود در اعتراض به عدم پرداخت پاداش بازنشستگی صندوق پس انداز بازنشستگی کارکنان خود تجمع و به اعتصاب كارگران هفت تپه كه 64 روز است كه در اعتصاب بسر ميبرند ، پيوستند.

در ادامه تحصن اين دو شركت بزرگ كارگري اعتصاب گسترش فوق العاده چشمگيري در مدت زمان كوتاهي داشته است واز آنجمله به اعتصاب پيوستن هزاران نفر ازكارگران پالایشگاههای ايران ازجمله پالایشگاه آبادان، پارسيان، پتروشيمي لامرد، پارس جنوبي و ميدان نفتي آزادگان شمالي ، و شركت نفت قشم و ده ها شركت تابعه ي ديگر كه به اعتصاب سراسري پيوسته اند.

اصل در خواست كارگران علاوه بر پرداخت حق و حقوق معوقه خود و آزادي همكاران بازداشت شده، درحقيقت اين است كه اين شركت ها توسط سپاه پاسداران ، و دولت امنيتي و رانت خوار به افراد خصوصي سرمايه دار واگذار يا فروخته شده هستند، كارگران خواهان بازگرداندن اين واحد هاي توليدي از بخش خصوصي به دولتي ميشوند، كه در حقيقت بدینوسیله خواهان کوتاه کردن دست غارتگران رانت خوار و استثمارگر ، از سرمايه هاي ملي مردم ، ميشوند، يعني بيت رهبري ، پاسداران، سرمايه داران، و همچنين خواهان خود گرداني

کارخانجات بدست کارگران میباشند.

فضای بسیار نا مساعدی که در سرتا سر کشور سایه افکنده ، بیکاری، گرانی، نبود امنیت فردی، ورشکستگی اقتصادی و اعتصابات کارگری که از بی برنامهگی دست اندرکاران جمهوری اسلامی و بی لیاقتی آنها را نشان میدهد که همه چیز را با استناد به پیامدهای تحریم های آمریکا و اتحادیه ی اروپا و سازمان ملل را باعث کشاندن اقتصاد در جمهوری اسلامی به ورشکستگی کامل، می پندارند.

سیاست رانت خواری دولت امروز در ایران در مقابل برگرداندن این شرکتها به مالکیت دولتی یا عمومی ، راه حل مقابله با تحریم ها در حمایت از خصوصی سازی شرکتها یعنی افزایش تولید داخلی آنها در حمایت از سرمایه داران رانت خوار داخلی است، و این در حالیست که خود وابسته گان به جمهوری اسلامی اذعان میکنند که نتوانسته اند چرخه تولید داخلی را رشد بدهند و تولید داخلی سه یا چهار دهه ی گذشته تحقق نیافت و عملا کارخانجات ورشکسته اعلام شدند ، و این کارخانجات ورشکسته را با قیمت های من در آوردی به بخش خصوصی، فروختند.

امروز اما کارگران مصمم و متحد دریافته اند که در چار چوب همین قانون اساسی واصل 44 آن به خصوصی سازی یعنی حراج ثروت مردم ، باید پایان یابد و دست اندر کاران و دزدان ، غارتگران ثروت ملی مردم توسط آخوند ها و پاسداران کوتاه گردد. ، و اموال عمومی و ملی مردم در اختیار "دولت" قرار بگیرد ، حالا تا چه زمانی این دولت نا لایق و رانت خوار اموال ملی و مردمی را در اختیار دولتی که نالایقیش ثابت شده که نماینده واقعی مردم هم نیست، و مشتی دزد و رانت خوار و سپاهی آنها برنامه ریزی میکنند تا زمانی که دولتی مردمی و با برنامه ریزی مردمی بنفع عموم مردم در جهت رفاه عمومی و تامین استقلال اقتصادی ، بهبود معیشت کارگران ، بر سر کار آید.

تا زمانی که عوامل اقتصادی کشور مستقل عمل نکنند و منافع مردم را در نظر نگیرند، یعنی صنایع کلیدی کشور، منابع زیر زمینی نفت و گاز ، بانکداری ، بازنشستگی ، بازرگانی خارجی، تولیدات نیروی برق و گاز، تامین آب آشامیدنی در سراسر کشور ، راه آهن ، شرکتهای هواپیمائی، کشتیرانی ، کشاورزی ، حفظ جنگلها و محیط زیست، همه و همه به تملق مالکیت مردمی و یک دولت مردمی منتخب واقعی مردم در نیاید ، و دست تبهکاران و دزدان کوتاه نگردد، روزگار کارگران

بخصوص از این که هست بدتر خواهد شد.

کار این دولت امنیتی و حزب الهی بجائی کشده که اوراق فروش نفت خام ازطرف دولت مزورانه برای فروش بمردم ارائه میدهند، کلاشی دولت به کجا کشیده است، کلاهبرداری در روز روشن، فروش نفتی که هنوز استخراج نشده را به مردم میخوانند بفروشد یعنی دست دزدی درجیب مردم کردن با کلاشی تمام، برای مثال حکومت سراپا آلوده به فساد، با تبعیض و ستم، خصوصی سازی مدارس برای مثال که یکی از بحرانهای آموزشی در جامعه است، کجا فرزند یک کارگر قادر است چند میلیون حق ثبت نام به پردازد، مدارس پولی باید در سطح کشور بر چیده شوند.

در چار چوب خصوصی سازی در جمهوری اسلامی تا به حال چه گذشته است:

سیاست خانمان بر انداز خصوصی سازی در جمهوری اسلامی، تنها به صنایع صنعت نفت و پتروشیمی ضربات جبران نا پذیری وارد کرده است، تنها استخراج و فروش منابع زیر زمینی در دستور کار سرمایه داران بوده و این در آمد ها بنفع شخصی و جیب گشاد آخوندها و پاسداران و از جمله خامنه ای و بیت رهبری انجام گرفته است و هیچگونه سرمایه گذاری جهت مدرن کردن وسایل بکاربرده شده در چاه های نفت و پتروشیمی انجام نگرفته و عملا بنا به گفته خود عوامل بالای صنایع نفت و پتروشیمی، فرسوده و از درون متلاشی شده، هستند.

البته که قابل ذکر است این برنامه ها از طرف سرمایه داری جهانی بخصوص "بانک جهانی" و " صندوق بین المللی پول" تدوین و با انواع شیوه های ضد مردمی و ضد کارگری به دولتهای ورشکسته مانند دولت جمهوری اسلامی حتی از طریق زور و با دستوریا کودتا و تهدید و عملا اینگونه دولتها را وادار به اجرای دستورات خود ملزم کرده و در غیر این صورت به عدم پرداخت وام همت میگمارند، همانگونه که به تقاضای جمهوری اسلامی جهت کمک به خرید وسایل ایمنی ویروس کرونا "صندوق بین المللی پول" با دستور آمریکا از پرداخت این وام خود داری کرد، و این در حالیست که جمهوری اسلامی به اجرای برنامه ریزی خصوصی سازی "بانک جهانی" را پذیرفته بود و می پنداشتند که قرار است در جمهوری اسلامی از طریق کردش وام سمت و سوی سرمایه گذاری و صنعتی شدن را طی کنند.

خصوصی سازی درفهم وادراک اقتصاد دانان اسلامی و دست اندرکاران برنامه ریزی اقتصادی در جمهوری اسلامی چنان جا باز کرده که اگر صد بار دیگر خلاف آن ثابت شود گوش این رانت خواران به آن بدهکار



نیست ، اصل داستان بر سرمیلیارد ها دلار منافع است، که دست بر داشتن از این ثروت باد آورد کار این طایفه آخوند و پاسدار نیست، آخوند ها و پاسداران در حقیقت در خدمت منافع سرمایه داری جهانی و "صندوق بین المللی پول" هستند که جلو گیری میکنند از صنعتی شدن ایران و استقلال صنعتی آن، منافع طبقاتی که دست اندر کاران آن ادامه میدهند و تنها سود کلان برایشان مهم است، تا به حال تغییری مثبت در چار چوب اقتصادی کشور به نفع عموم نه داشته است.

در حقیقت برنامه ریزان جمهوری اسلامی چه در داخل و چه در خارج از کشور هر دو منجر به شکست شده است، هرج و مرج در جمهوری اسلامی به اوج خود رسیده و هر ملا و پاسداری شعار خود را سر میدهد ، هنوز خون جوانان معترض 96 و 98 میجوشد، و برای فرار از واقعیت و ترس از اعتراضات میلیونی افراد دستگیر شده را اعدام میکنند، هنوز جمهوری اسلامی در کلیتش می پندارد که با اعدام و کشتار میتواند ادامه زندگی جنایتبار خود داشته باشد، هنوز در تکاپوی حفظ بیروت ، دمشق ، بغداد و... است واشگ تمساح میریزد، و گوش شنوایی برای عقب نشینی ندارد، و به فروش و قاچاق نفت هم راضی شده و از سه ملیون فروش در روز به یکصد هزار رسیده را بفال نیک میگیرد و درانتظار فرصت نشسته ، از این طایفه مفت خور و فساد بر انگیز چه انتظاری داریم که به منافع عموم مردم و بخصوص منافع طبقه ی زحمتکش جامعه که کارگران هستند به اندیشد.

بهر صورت:

زمان به نفع جمهوری اسلامی به پیش نمی رود، اصلاحات قلابی شکست خورده، اقتصاد ورشکسته شده، دولت خلع سلاح شده و جامعه در روند بی اخلاقی شتابان به پیش میرود و کاری از دستشان همچون گذشته بر نمی آید، زیرا مسبب این نابسامانیها خود شان بودند وهستند، افکار عمومی جهان به جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت تروریستی نگاه کنجکاوانه دارد، تحریم ها هر روز دامنه وسعتشان بیشتر و سختتر میشود، جامعه بکلی به سوی تعلیق و فروپاشی در حرکت، بی حقوقی و هرج و مرج افسار گسیخته، بیکاری و بی پولی همراه گرانی فریاد رسای کارگران که نان آوران خانواده اشان هستند را به اعتصاب کشانده است.

در چنین شرایطی و ادامه ی چنین وضع اسفباری ، افق و چشم انداز روشنی در جمهوری اسلامی دیده نشده ونمی شود، نا کار آمدی رژیم

بصورت کاملاً روشن در معرض افکار عمومی دیده میشود، جز شعار و ترور ، خفقان و اعدام عکس العمل دارو دسته دیوانه آخوند ها و پاسداران و بیت رهبری، شده است "اسلامیت" جمهوری اسلامی کاملاً و مطلقاً زیرسئوال رفته بجزبخش آخوند و حزب الهی ، منافع ملی توسط جمهوری اسلامی لگد مال شده ، مسئولیت ملی در دستگاه حکومتی معنی ندارد، دیگر دولت و بیت رهبری تسلط بر اطرافیان خود را هم ندارند چه برسد به کل جامعه .

زمانیکه در حال حاضر کارگران بیش از 32 کارخانه در اعتصاب بسر میبرند، یعنی کارخانجات ورشکسته اند، یعنی دولت دیگر مشروعیت ندارد، و چشم انداز اعتصابات سراسری همراه با تظاهرات سراسری نوید بهم پیوستن را میدهد ، یعنی بدین وسیله ممکن ماشین دولتی ، دستگاه سرکوبگر دولتی در هم شکسته است، و این همه در حالیست که کارد به استخوان مردم و بخصوص کارگران رسیده است ، در یک پروسه ی با برنامه میتوانند بهم نزدیک و کار رژیم تبهار را با اعتراضات و اعتصابات یکسره کنند ، راه دیگری وجود ندارد.

از اعتصاب بحق کارگران ایران ، سندیکاهها، تشکل های مستقل کارگری پشتیبانی میکنیم.

18.08.2020

---

**ژاک لاکان و ناسیونالیسم**

# فرا نسوی



## از دامگه «کنش فرانسوی» تا برآمدن «روان‌کاوی فرانسوی»

برگرفته از سایت رادیو زمانه

10 اوت 2020

### علی شریعت کاشانی

در ادبیات روان‌کاوی پس از فروید به جای پای یک ملی‌گرایی آمیخته به عرف و سنت‌گرایی در منازلی از دیدگاه‌ها و درس‌گفتارهای ژاک لاکان پی می‌بریم. حقیقت این است که این ملی‌گرایی، برخلاف آن‌چه که در ملی‌گرایی توند و تیز راست‌گرایان توند رو یا دل‌باختگان فاشیسم و نازیسم همروزگار او می‌بینیم، دامنه فکری و سیاسی گسترده به خود نمی‌گیرد و درمثال به بیگانه‌هراسی یا یهودهراسی در وی (چنان که برخی گمان برده‌اند) نمی‌انجامد. با این‌همه سایه افکندن حتا



همین اندازه از ملی‌گرایی بر اندیشه و نوشتار و دیدگاه‌های لاکان  
شخص او را در تیررس بازخواست و انتقاد قرار می‌دهد. زیرا این  
گرایش به دلایلی که در گفتار پیش رو خواهد آمد، گذشته از  
نگرانی‌های اخلاقی و انسانی و سیاسی که به میان می‌آورد،  
گوشه‌هایی نه چندان اندک از روان‌کاوی او را در سطوح زبانی و  
مفهومی و کاربردی به تنگنا می‌کشد و رسالت دانش‌ورانه و  
اندیشمندانه‌ای را نیز که برای آن می‌توان قایل بود روان‌یک  
چشم‌انداز مداربسته می‌کند. این در حالی است که اندیشه و  
جهان‌بینی نظریه پرداز باریک‌بین و بس کوشا و نوآوری چون او  
بی‌گمان شایستگی این را داشته است که به آفاق علمی و فرهنگی و  
انسان‌شناسانه باز و پهناور بپیوندد.

در زیر به گونه فشرده و تندگذر به ملی‌گرایی یادشده، زمینه‌ها و  
پیش‌زمینه‌های آن، و همچنین چگونگی بازتاب آن در مراتبی از ذهن و  
زبان و نوشتار لاکان می‌پردازیم.

## ۱ - لاکان از میراث شارل موراس [1] و لئون بلوا [2] تا ملی‌گرایی

لاکان در سال‌های جوانی برای چندی شیفته ملی‌گرایی و ملت‌ستایی  
روزنامه‌نگار و سیاست‌مدار راست‌گرای فرانسوی شارل موراس می‌شود.  
زیر تأثیر این شیفته‌زدگی آثاری که او حتا سال‌ها بعد در مقام  
روان‌کاو و خامه‌فرسا می‌پردازد نشانه‌هایی از یک ملی‌گرایی سنتی  
را در خود می‌گیرند. این آثار، افزون بر دارابودن وجوه بومی  
زبان‌ورزی و استعاره‌گزینی، منعکس‌کنند یک دل‌بستگی آشکار به سنت  
کاتولیکی دین و دین‌باوری نیز هستند، سنتی که در برخی دار و  
دسته‌های سیاسی راست‌گرای نیز اغلب همنشین ملی‌گرایی می‌شود (در  
گفتار کوتاه پیش رو از گفت‌وگو پیرامون این مورد اخیر چشم  
می‌پوشیم). [3]

شارل موراس طراح نظریه «ملی‌گرایی یکدست» [4] است. این نظریه  
برپایه اندیشه‌ای مداربسته و نفوذناپذیر جان گرفته است و از دید  
سیاسی و اجتماعی چیزی جز یک ایدئولوژی واپس‌گرا، محافظه‌کارانه و  
انقلاب‌گریز بیش نیست. «ملی‌گرایی یکدست» موراس به‌ویژه در دو چیز  
خود می‌نماید: یکی ستیزیدن با هرگونه دگرگونی سیاسی و اجتماعی  
بنیانی یعنی «انقلاب» است، و دیگر پاسداشت «عظمت» فرانسه همچون یک  
کشور قدرت‌مند و چیره‌جو و جهان‌خواره است. با دارابودن چنین  
موضع و اندیشه سیاسی و دیدگاه برتری‌جو است که موراس به گروه

راست‌گرای «کنش فرانسوی» [5] می‌پیوندد و نیز در ۱۹۰۸ مدیریت نشریه ملی‌گرای «کنش فرانسوی» را برعهده می‌گیرد. این گروه متشکل است از سلطنت‌خواهانی که بین سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۴۴ به فعالیت سیاسی می‌پردازند و یک گروه «راست افراطی» [6] را شکل می‌دهند. شعار اصلی‌شان پاسداری از «وحدت جامعه» ی فرانسوی برپایه ملت‌ستایی و دفاع از سنت بومی و فرهنگی و دید و تفکرات عرفی به‌ویژه کاتولیکی است. هم‌آنان از دید ایدئولوژی سیاسی هوادار کسانی چون موسولینی (در ایتالیا)، فرانکو (در اسپانیا)، و مارشال پتن (در فرانسه) اند و بدین‌روی در راه یک سیاست تمامیت‌خواه و سرکوب‌گر و تبعیض‌آمیز گام برمی‌دارند. این را نیز باید دانست که در دیدگاه ملی‌گرای موراس نژادپرستی به‌ظاهر جایی ندارد، لیکن یهودهراسی یکی از ستون‌های آن است. و ما می‌دانیم که یهودهراسی، همانند بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی درکل، همواره یکی از اصول یا دست‌کم از ویژگی‌های دکترین ملی‌گرایی احزاب «راست افراطی» در اروپا (از موراس و هیتلر و موسولینی گرفته تا امروزه) بوده است.

روان‌کاو و پژوهش‌گر معاصر خانم الیزابت رودینسکو در کتاب ژاک لاکان: پیش‌طرح یک زندگی، تاریخ یک دستگاه فکری (چاپ ۱۹۹۳) برای این نظر است که اندیشه سیاسی موراس «مرتبه‌ای» از روند شکل‌گیری اندیشه لاکان را تشکیل داده است؛ زیرا او زمانی شخصاً با موراس دیدارهایی داشته و در گردهمایی‌های اعضای جنبش «کنش فرانسوی» وی شرکت می‌جسته است. [7] رودینسکو در مستندساختن نظر خویش درباره دیدارهای لاکان با موراس و حضورش در حلقه «کنش فرانسوی» او مرجع مشخصی ارائه نمی‌دهد. با این‌همه سندی که در زیر خواهیم آورد بر درستی گفته او صحه می‌گذارد. درنگریستن و تعریف جامعه از سوی لاکان همچون توالی نسل‌ها و مجموعه‌ای از «خانواده»‌ها و نه همچون گردهمایی «افراد» از هرکجا که باشند، انقلاب‌گریزی و درجانی او در دایره فرهنگ و سنت محافظه‌کارانه کاتولیکی، و از همه مهم‌تر جایگاه برجسته زبان بومی — فرانسوی در نظام فکری و عرصه مفهوم‌سازی‌ها و مفهوم‌رسانی‌های او، این‌ها همه از مواردی است که او، افزون بر تأثیرگیری از آموزه‌ها و دیدگاه‌های سنتی اکتسابی، از موراس و اندیشه‌ها و دل‌بستگی‌های عرفی و مسلکی و سیاسی وی به‌ارث برده است. نخستین جلوه‌گاه این میراث دور جوانی‌سالی و دانشجویی لاکان است، ولی همین میراث به‌دلایلی که در متن پیش‌رو خواهد آمد در دوران پیشرفته‌تر زندگانی فکری و نوشتاری او تأثیرگذار بوده است.

گفتیم لاکان جوان ۳ سال افسون زد شخصیت موراس و جنبش سیاسی اوست. او در بیست و سه سالگی با بی‌تابی در انتظار یک دیدار با این سیاستمدار و شرکت‌جستن در نشست‌ها و فعالیت‌های گروه سیاسی او به سر می‌برد. یک سند تاریخی گویای این واقعیت است. منظور نامه‌ای است که پامپیل [8] زن لئون دوده [9] (پسر بزرگ‌تر نویسند) فرانسوی آلفونس دوده [10]) در ۱۹۲۴ برای معرفی لاکان به موراس نوشته است. متن نامه چنین است:

«دوست ارجمند و بزرگ. یک مرد جوان ۳ سال به نام ژاک لاکان که دوست ماکسیم است (او ۲۳ سال دارد، دانشجوی پزشکی است، برای امرار معاش همانند بسیاری دیگر به تازگی از تحصیلات پزشکی دست کشیده است) چندین هفته است که از من می‌خواهد تا امکان دیداری با شما را برایش فراهم کنم. تا اکنون پاسخ دادن به این درخواست را به تعویق انداخته‌ام، زیرا می‌دانم که سخت گرفتارید، و نیز احساس می‌کنم که این مرد جوان پرمدعا تا حدودی به خود مغرور است. به تازگی بسیار تحت تأثیر آرای ما قرار گرفته است، و طبعاً تصور می‌کند که عضویتش [در گروه ما] بسیار مهم است و این‌که می‌تواند فعالیت‌های زیاد برعهده بگیرد. فکر می‌کنم در آینده نزدیک به کشور سنگال برود. بسیار مشتاق است که شما او را برای عهده‌دار شدن تبلیغات سلطنت‌خواهان راهنمایی کنید. آیا می‌توانید او را فقط به مدت پنج دقیقه، سه‌شنبه و یا چهارشنبه هرساعت که بخواهید، به حضور بپذیرید؟... به نظرم او یک آدم با فرهنگ و باهوش است. همچنین یادآور می‌شوم که درکل پرمدعا و خودبین و به خود مغرور است. فکر می‌کنم بتواند در جهت اهداف مقدس ما عمل کند.

به امید دیدار، دوست گرامی. خواهشمندم به این لاکان کوچک جز فرصت یک ملاقات کوتاه‌زمان عنایت نفرمایید. خود او خواهان چیز بیش‌تری نیست.» [11]

گفتنی است که همسر نویسند این نامه یعنی لئون دوده نخست یک جمهوری‌خواه بوده است، ولی در ۱۹۰۵ به جنبش «کنش فرانسوی» می‌پیوندد و در صف ملی‌گرایان سلطنت‌خواه و تندرو درمی‌آید. او همچنین با کمک‌های مالی چشمگیر به انتشار روزنامه این جنبش یاری می‌رساند.

همزمان لاکان جوان ۳ سال و سال‌مند خوانند مشتاق داستان‌نویس فرانسوی سد نوزده و بیستم لئون بلوا بوده است. بلوا نویسنده‌ای است که، در کنار هوش‌مندی و اثرآفرینی ستودنی‌اش، دل‌بستگی

تعصب آمیزی به عرف و سنت کاتولیکی دارد، به گونه ای که این گرایش تند و بی گذشت در او تنگ اندیشی می آفریند و وی را رویاروی اندیشمندان و روشنفکران آزادی خواه و نوجوی زمانه قرار می دهد. در کارهای لاکان، حتا در آن ها که پرداخت دوران سال مندی او است، بازبردهایی نهفته و آشکار به نوشته های بلوا دیده می شود. برای نمونه می توان به دو درس گفتار او در ۱۹۶۰ اشاره برد. او در «کتاب هشتم» از سلسله درس گفتارهایش که با عنوان انتقال [12] منتشر شده است در روشنگری این فرایند روانی به داستان «زن بیچار» نوشت. بلوا گریز می زند. [13] زمان پرداخت این «کتاب هشتم» لاکان برابر با ۶۰ سالگی اوست. بازبرد دیگر لاکان به بلوا در «کتاب یازدهم» درس گفتارهایش به نام چهار مفهوم بنیانی روان کاوی [14] به چشم می خورد. این بازبرد مربوط به صحنه ای از اثر دیگری از بلوا به نام رستگاری به دست یهودیان [15] است. [16] لاکان در این زمان ۶۳ سال دارد. این موارد گویای این واقعیت است که پدیدآورند «روان کاوی فرانسوی» تا دوران پایانی زندگانی خویش با آثار و اندیش بلوا تماس نزدیک داشته است.

مورد دیگر، نشانه های یهودستیزی در نوشتار بلوا است و این مسئله رویداشت لاکان را به او خواه ناخواه مورد پرسش و بازخواست قرار می دهد. همین مسئله برخی را، مانند جفری ملمن (171) که تحلیل گر ادبی و کارشناس تاریخ آرا و عقاید در دانشگاه بوستون است، به رخنه کردن یهودستیزی این نویسنده به فضای اندیش لاکان و آثار نوشتاریش معتقد کرده است. [18] بلمن می نویسد که بلوا برای لاکان به نحوی در حکم معبر و مفسر فروید است. نیز او شعار «بازگشت به فروید» لاکان را (شعاری که لاکان در ۱۹۵۵ در یک سخنرانی در آلمان سر می دهد تا مگر به دبستان خود اعتبار و مشروعیت بیش تری ببخشد) دراصل «بازگشت به بلوا» تلقی می کند؛ زیرا در کارهای حتا تازه تر او اشاره هایی به کتاب آن نویسنده (رستگاری به دست یهودیان) دیده می شود و این امر گویای چیزی از گرایش وی به دیدگاه ضدیهود بلوا نیز هست. [19] پس بلمن می اندیشد که لاکان فروید را از رهگذر بلوا و اندیش او بازمی خواند و تعبیر و ترجمه می کند، درست همان گونه که ژاک دریدا هگل را در متن شعر شاعر فرانسوی مالارمه بازمی خواند و درمی یابد، شاعری که به باور او «مفسر هگل» بوده است! [20] به هرروی ناقد چنین می رساند که در دنیای لاکان، از آن روی که شاهد تأثیرگذاری نویسند تنگ اندیش و یهودستیزی چون بلوا در وی هستیم، از بازگشت واقعی به فروید خبری نیست.

با این همه، اگرچه وجود نشانه‌هایی از عرف و سنت زندگی و صورت مشکوک و ناروشنی از ملی‌گرایی در درس‌گفتارها و نوشته‌های لاکان یک امر مسلم است ولی، چنان که پیش‌تر یادآور شدیم، او را نمی‌توان در صف یهودستیزان بی‌پروا و شناخته شده‌ای درآورد که پیرو یک مرام و ایدئولوژی تنگ‌اندیشانه و نژادپرستانه خاص و مشخص بوده‌اند. در کارهای او نیز نشانه‌ای از یهودستیزی (در معنای راست و درست واژه) به چشم نمی‌خورد. همچنین روند زندگانی خصوصی و اجتماعی‌اش تأییدکننده وجود یهودستیزی یا یهودهراسی در او نیست: او در ۱۹۳۸ با سیلوپا مک‌کلس [21] (همسر نویسنده فرانسوی ژورژ باتای) آشنا می‌شود که یک زن یهودتبار است، و در ۱۹۵۳ با او زناشویی می‌کند. او همچنین دختری را که این زن در ۱۹۴۱ از وی (بیرون از زناشویی رسمی) به دنیا می‌آورد ژودیت [22] می‌نامد که یک نام عبری و یهودی است. در همین حال او در درس‌گفتارها و نوشته‌هایش به اندیشمندان و نظریه‌پردازانی اشاره می‌برد که شمار درخوری از آنان یهودتبار بوده‌اند، مانند باروخ پینوزا، [23] رومن جاکوبسون، [24] الکساندر کویره، [25] الکساندر کوژو (یا کوژونیکوف)، [26] لوی استراوس، و تنی چند دیگر. و ما می‌دانیم که لاکان در تأیید و توجیه پاره‌ای از مفاهیم و آرای خود از آثار و اندیشه این اندیشمندان فراوان سود برگرفته است. در این میان اما آن چیزی که راه را برای بدگمانی و متصف‌کردن لاکان به یهودستیزی هموار کرده است رویداشت وی به نویسندگی مظنون و یهودهراسی چون بلوا است، نویسنده‌ای که منتقل‌کننده چیزی از ملی‌گرایی به او بوده است و نه یهودستیزی، و نیز تماس دیرینه وی با ملی‌گرایان سرسخت و خشک‌مغزی چون شارل موراس و محفل «کنش فرانسوی» او بوده است. این‌ها همه در دنیای لاکان سایه‌روشن‌هایی پرسش‌برانگیز آفریده‌اند که انتساب یهودستیزی را به وی کم‌وبیش آسان می‌کنند؛ به‌ویژه که در دیار اروپا از دیرزمان تا امروزه اشکال تند ملی‌گرایی و ملت‌ستایی، تیره و تبارگرایی، و زادبوم‌پرستی غالباً با یهودهراسی و بیگانه‌ستیزی درآمیخته بوده است. امروزه در شماری از کشورهای باختری نظیر همین مسئله را در عارضه اسلام‌هراسی و مسلمان‌ستیزی احزاب راست تندرو می‌بینیم که به بهانه‌هایی ناموجه هم مهاجرنشینان مسلمان‌زاده را از هر تیره و تبار هدف قرار می‌دهد.

بنابراین لاکان، با درگیرساختن خود (از رهگذر موراس و بلوا و تنگ‌اندیشی‌های این دو) در آن‌چه که صورتی از یک «ملی‌گرایی فرانسوی» است، دبستان روان‌کاوی خویش را از یک چشم‌انداز فراخ‌دامن و



فراملی و فراسرزمینی که شایسته یک دبستان دانش‌محور پرتکاپو و بال‌گستر است دور می‌دارد و در تنگنای بومی و میهنی و سنتی جای‌گیر می‌کند. از همین‌جا محدودیت بُرد شعار «بازگشت به فروید» لاکان نیز بر ما روشن‌تر می‌شود. این «بازگشت»، البته بی‌آن که تقلیل‌پذیر به «بازگشت به بلوا» (به‌باور جفری ملمن) باشد، گویای ناتوانی لاکان در پرورش و آرایش یک نظریه روان‌کاوانه به‌راستی خودگردان و خودبسند است. منظور نظریه‌ای است که می‌باید توان درگذشتن از نظام و نظریه فروید بنیان‌گذار را داشته باشد تا این که به یک چشم‌انداز ابتکاری و سراسر تازه‌تر بپیوندد. چنین است که خود لاکان، برخلاف آن دسته از پیروانش که به سرسختی و خوش‌باوری خو گرفته‌اند و در بزرگ‌نمایی روان‌کاوی او نیز سخت کوشیده‌اند، برای نگاه‌داشت موجودیت و اعتبار دبستان روان‌کاوی خویش، آن‌هم در همین حد که هست، چاره‌ای جز «بازگشت به فروید» نمی‌بیند. چه بسا به دلیل ناگزیری چنین «بازگشت»ی بوده است که او در ۱۹۸۰ (در هفتاد و نه سالگی) در یکی از آخرین درس‌گفتارهایش [27] خطاب به هوادارانش می‌گوید: «این با خود شما است که، چنان‌چه خواستید، لاکانی باشید. من فرویدی هستم!» [28] روشن است که فحوای این سخن به نحوی گویای در بستگی «روان‌کاوی فرانسوی» در غیاب فرویدیسم، جایگاه فنی و نظری پرسش‌برانگیز آن در عرصه روان‌شناسی علمی و تحلیلی، و ناگزیر نیاز همیشگی آن به داده‌های روان‌کاوی زیگموند فروید است.

## ۲ - لاکان از عرف و سنت‌گرایی، بازی با واژگان، و استعاره‌گزینی تا برآمدن «روان‌کاوی فرانسوی»

می‌دانیم که بنیان‌گذار روان‌کاوی، فروید، در گفت‌وگو از گروه و توده مردم و اجتماع گردهمایی «افراد» را از هر رنگ و نژاد و تیره و تبار در نظر دارد. او همچنین پیوسته بر سهم کارآمد «فرد» و توانایی یکایک «افراد» در گسترش فرهنگ و تمدن تأکید دارد. اما لاکان به‌پیروی از ملی‌گرایانی چون شارل موراس جامعه را بیش‌تر متشکل از «خانواده»ها و «خانوار»ها می‌بیند و نیز ارزش و اهمیت وجودی آن را وابسته به ماندگاری «نسل» [29] می‌داند، و همچنین به ماندگاری اموری چون «زبان» که از دید او یک عنصر قدرت‌مند سنتی و فرهنگی پابرجا است. [30] این را نیز می‌دانیم که لاکان در بحث از «عقده‌های خانوادگی» برای «خانواده» اهمیت محوری قایل است و آن را هسته اجتماع و جامعه تلقی می‌کند. نیز او موجودیت «خانواده»، «خانواده انسانی»، و «ساختار فرهنگی خانوادگی انسانی» را همچون یک

«سنت» [31] درمی‌یابد. [32] افزون براین، این‌که لاکان با الهام از زبان‌شناسی فردیناند دوسوسور و ساخت‌گرایی انسانی شناختی کلود لویی استروس، ولی هم‌سو با نیت روان‌شناسان و ویژ ویش، ناخودآگاه را «همچون زبان، ساخت‌مند» می‌شمرد موردی است که با یک دیدگاه متمایل به امر زبانی (به‌مثابه جلوه‌ای از هویت فردی و گروهی و بومی و در نتیجه عرفی و سنت‌گرای) در مطالعه خانواده و اجتماع همخوانی دارد. به هرروی در موضع نسل‌اندیشانه، خانواده‌گرای و جامعه‌پژوهانه لاکان روان‌کاو نشانه‌هایی از یک عرف و سنت‌گرایی بی‌چون و چرا به چشم می‌خورد که در شکل‌یافتن و به‌کارآفتادن ملی‌گرایی ویژ ویش او کارآمد بوده است؛ و در دل این موضع عنصر زبان و شیو زبان‌ورزی، که در گفتارها و نوشته‌های او اندک‌اندک خویشاوند یک زبان «ملی - فرانسوی» و شیو زبان‌ورزی بومی و خودمانی می‌شوند، جایگاه نسبتاً برجسته‌ای می‌یابند.

خویشاوندی زبانی و ملی‌گرای یادشده همان است که در نام‌گذاری روان‌کاوی لاکان نیز، دست‌کم آن‌چنان که همگان و شاگردان او در شناسانیدن آن کوشیده‌اند، خود را نشان می‌دهد. اینان روان‌کاوی او را «روان‌کاوی به‌شیو فرانسوی» [33] نامیده‌اند که القاکننده یک روان‌کاوی «فرانسوی» و «بومی» و «خودمانی» است. دلایل این «فرانسوی» و «بومی» بودن بر ما روشن است و آن را دست‌کم در سه چیز می‌شود دید. یکی خود زبان فرانسوی است. متن‌های پایه‌ای و هم‌درس‌گفتارها، مفاهیم اصولی و اصطلاحات فنی، و برداشت‌ها و استدلال‌های لاکان در دل این «زبان ملی» و متناسب با روحیه کلی و روابط دال و مدلولی ویژ ویش آن پیاده شده‌اند. دوم قالب‌های ذهنی و ادراکی ویژ ویش فرهنگ و سنت و زبان جامعه فرانسوی است که فهم‌پذیری «روان‌کاوی فرانسوی» و زیر و بم زبان نوشتار آن را برای فرانسویان، و نیز برای دیگر فرانسوی‌زبانان آشنا با روحیه زبان و فرهنگ فرانسوی، میسر ساخته‌اند. سوم، و چه بسا مهم‌تر، خودشیفتگی فرهنگی است که، به فیض چیرگی سنت و زبان «ملی» یادشده بر دبستان لاکان و «فرانسوی» نامیده شدن این دبستان، بهترین فرصت و بهانه را برای ابراز وجود و بالندگی به دست آورده است.

افزون بر این‌ها، یکی از کوشش‌های پیگیر لاکان در نوشته‌ها و درس‌گفتارهایش بازی با واژگان فرانسوی و پیشوندها و پسوندهایشان و یا با واژگان فرانسوی کم‌وبیش شبیه‌همدیگر (از دید صورت یا تلفظ) است، و این کار همواره راهگشای او در استعاره‌پردازی برای بازشناسانیدن دیدگاه‌ها و مفاهیم و نظریاتش به‌شیو بومی - ملی

بوده است. او خود در یک گفت و شنود مطبوعاتی در ایتالیا (۲۹ اکتبر ۱۹۷۴) چنین می‌آورد: «من برای بازی با واژگان اهمیت بسیار زیاد قایلیم، شما این را می‌دانید. به دیدن من این کلید روان‌کاوی است.» [34] تردیدی نیست که این‌گونه بازی‌ها، درعین‌این‌که از ذوق و استعداد ادبی ستودنی و توانایی سخن‌ورانه لاکان حکایت دارند، فهم درست و به‌جای بخش درخوری از متن نوشته‌ها و درس‌گفتارهای او را برای غیرفرانسویان دشوار و گاه نامفهوم گردانیده است. گو این که فرانسویانی نیز که با دستگاه فکری و بازی‌های لفظی و کلامی اغلب پیچیده او آشنایی بسنده نداشته باشند به‌سختی می‌توانند از نیات و نکته‌گویی‌های او سردرآرند. این درست برعکس آن چیزی است که در زبان نوشتاری به‌رویهم‌بی‌پیرایه و روشن و فهم‌پذیر فروید دیده می‌شود، در زبانی رسا و درعین‌حال توان‌مند و استوار که در چارچوب آن رویداشت یک‌راست به مفاهیم و مسائل مورد بحث فرصت و بهانه‌ای برای بازی با واژگان و به‌میان آوردن مجاز و استعاره و غیره برجا نمی‌گذارد، و نه جایی برای تعابیر و تفاسیر روان‌شناختی پیچ‌درپیچ و نابایسته که برپای این‌گونه بازی‌های زبانی و استعاره‌گزینی‌ها صورت می‌گیرند.

فشرده‌گویی و پرداخت گزاره‌های اغلب مبهم و رازورانه و گیج‌کننده یکی دیگر از ویژگی‌های زبانی و نوشتاری لاکان است. این مورد، که از جهاتی بی‌ارتباط با رویداشت او به «زبان ملی» و شیفته‌زدگی نسبت به این زبان نیست، به مدار بستگی «روان‌کاوی فرانسوی» او می‌افزاید. همین مسئله باعث می‌شود تا خوانندگانش تا آشنا با زبان و مباحث روان‌کاوی برای پی‌بردن به نیات او و تصور امور مورد گفت‌وگویش نیازمند تأملات باریک و رمزگشایی صبورانه از گفته‌های فشرده و گزاره‌های پیچیده او باشد. شمار درخوری از این گزاره‌ها و فشرده‌گویی‌ها از دید لفظی و روابط دال و مدلولی معماگونه‌شان یادآور برخی نکته‌گویی‌های رازورانه یا «شطحیات» صوفیانه‌اند. گو این که در نوشتار لاکان شماری از آن‌ها شاعرانه و دلنشین نیز هستند. در این میان اما باید پذیرفت که این‌گونه فشرده‌گویی‌های توأم با رویداشت به رازورانگی و ابهام در یک زبان علمی و فرهنگستانی (در زبانی که برای تفهیم مفاهیم و یا جستار معنا باید روشن و فهم‌پذیر و کارگشا باشد) نمی‌تواند جایی داشته باشند، و نه حتی در زبان خود لاکان (دست‌کم به‌دلیل پیچیدگی دستگاه نظری او و بایستگی بازنمایی مفاهیم آن در قالب زبانی وارسته از گنگی و سربستگی).

فشرده گویی در چارچوب گزاره های ابهام آمیز در متن نوشته ها و درس گفتارهای لاکان جای جای به چشم می خورد. در این جا دو مورد نمونه وارشان را بازگو می کنیم.

- در یکی از آن ها می خوانیم: «می توانیم کسی را دوست بداریم، نه فقط به خاطر آن چه که دارد بلکه همچنین، و دقیقاً، به دلیل آن چه که از آن محروم است». [35] این گزاره را بنا بر منطق و روان شناسی «فالوس محور» و «کم داشت» اندیشان لاکان می توان دریافت. گزاره به گونه سربسته از اختلاف جنسی میان دو جنس مرد و زن، مسأل کم داشت [36] در هریک از آنان، و تمایل به ازمیان بردن این کم داشت دم می زند. در این جا «آن چه که دارد» بر برخورداری مرد از «فالوس» دلالت دارد، و «آن چه که از آن محروم است» نبود «فالوس» در زن و در نتیجه کم داشت و محرومیت او را می رساند. مرد به سهم خود از امتیازی که ویژگی زن است، یعنی توانایی باردارشدن و فرزندآوری، بی بهره است و بدین روی او نیز دست خوش احساس کم داشت است. پس هریک از اینان «دقیقاً» به دلیل آن چه که از آن محروم است، و بنا بر کم داشت درونی خویش، برآن است تا در دیگری مایه گذاری عاطفی کند و او را دوست بدارد. براین اساس عشق ورزیدن به دیگری چیزی نیست مگر بازشناختن و پذیرفتن کم داشت نفسانی خویشان و تمایل به آشکارساختن آن از رهگذر پیوند عشق ورزانه.

- یکی دیگر از فشرده گویی های لاکان، که آن هم در گزاره ای مبهم و رازورانه به معمای عشق و عشق ورزی و دیالکتیک «کم داشت» می پردازد و دیری نیز زبانزد محافل لاکانی بوده است، چنین است: «عشق همانا دادن آن چه را که نداریم به کسی است». لاکان در جای دیگری (درس گفتار ۱۲، ۱۹۶۵) [37] این گزاره را کامل تر می کند و می گوید: «عشق همانا دادن آن چه را که نداریم به کسی است که آن را نمی خواهد.» [38] او این گزاره را از گفت و گوی درازی برمی گیرد و بازگو می کند که زمانی میان سقراط و آلکیبیادس [39] (شاگرد سقراط و مرد سیاسی و لشکری) درگرفته بوده است. سقراط جویای عشق آلکیبیادس نسبت به خویش است، ولی آلکیبیادس پاسخ گوی این خواست نیست. لاکان این واکنش منفی را به مسأل «کم داشت» ربط می دهد، به «کم داشت»ی که در هریک از آنان وجود داشته است. با در نظر گرفتن خطوط اصلی دستگاه فکری لاکان باید گفت: تمایل یا عشق به لحاظ جایگاه وجودی و کارکرد یک پدید دوپهلوی است، زیرا دراصل به «کم داشت» در وجود خود عنصر عامل (سوژه) و حتا به «نبود» (نبود رابط جنسی) می رساند. موضوع تمایل

یا مطلوب عاطفی در واقع کسی نیست که جویند عشق ما باشد، بلکه این مطلوب، خود، موضوع آن تمایلی واقع می‌شود که در وجود ما متمرکز بر خود ماست و این که باید پاسخ‌گوی کم‌داشت‌های ناخودآگاه خود ما باشد. به دیگر سخن، ما به راستی نه عاشق «دیگری» («دیگری» در واقع ناموجود در روابط عشق‌ورزانه) بلکه دلبسته آن «تصویر وهم‌آمیز» هستیم که از این «دیگری» در ذهنیت و ناخودآگاه خویش برنشانده‌ایم («هرکسی از ظن خود شد یار من» / مولوی). چنین است که ما به آن کسی مهر می‌ورزیم که عشق متمایل به خودشیفتگی ما را «نمی‌خواهد». وانگهی در کنار این عشق، عشق دیگری در کار نیست، و لذا در روابط عشق‌ورزانه «آن‌چه را که نداریم به کسی که آن را نمی‌خواهد» پیشکش می‌داریم!

بدین‌سان لاکان، با به‌میان آوردن گزاره‌های بس فشرده در قالب زبان بومی، خوانند «روان‌کاوی فرانسوی» خویش را (آن‌هم خواننده‌ای که باید با زیر و بم دستگاه فکری، فشرده گویی‌ها، و به‌ویژه بازی‌های کلامی و استعاره‌گزینی‌های او آشنایی درست و سنجیده داشته باشد) وادار و ناگزیر به رمزگشایی و تعبیر و تفاسیر دراز می‌کند. او به راستی هرآن‌چه را که خود باید در پرتو لحن و زبانی گویا و روشن و گزاره‌های تهی از سربستگی و چندپهلویی به انجام برساند به دیگران وامی‌گذارد.

\*\*\*

بنا بر این لاکان جوان‌سال و بلندپرواز، بی‌گمان زیر تأثیر آموزش و پرورش عرفی و سنتی، و با درج‌ازدن در حوز فرهنگ و سنت ملی - کاتولیکی (فرهنگ و سنتی که دیری‌مورد بازخواست و بازنگری اندیشمندان «عصر روشنگری» حتا در خود فرانسه بوده است) به ملی‌گرایی ناروشن و پرخاش‌جویانه کسانی چون شارل موراس می‌پیوندد. هم‌او از این رهگذر به برخی آثار لئون بلوا دل می‌سپرد که بینش و اندیشه‌اش آلوده به تعصبات دینی و نیز عارضه‌یهودهراسی است. او در دوران پیشرفته‌تر زندگانی همچنان چیز درخوری از هرآن‌چه را که با گرایش‌های ملی‌گرای آمیخته به عرف و سنت کاتولیکی خویشاوندی دارد در ذهن و زبان و اندیشه خویش محفوظ می‌دارد و براین اساس طراح «روان‌کاوی به‌شیو فرانسوی» می‌گردد.

از سوی دیگر کوشش پیگیر لاکان برای سازگار گردانیدن دبستان روان‌کاوی خویش و شماری از مفاهیم آن با روحیه زبان فرانسوی و آن سنت بومی و ملی که در پشت این زبان نهفته است، و به‌خصوص

روی آوری او در قالب زبان فرانسوی به بازی‌های واژگانی و کلامی و نیز استعاره پردازی هنگام نگارش و گفتار و در روند استدلال و برداشت (به منظور تفهیم پاره‌ای از مفاهیم و آرای خویش)، در روان‌کاوی او حال و هوایی فرانسوی می‌دمد و خواه ناخواه آن را در سطوح فکری و مفهومی و نوشتاری به رنگ و جلای امر بومی و ملی می‌آراید. ولی این نیز واقعیتی است که دانش روان‌کاوی را، همانند بسیاری از دیگر دانش‌ها، نمی‌توان به مرز و بوم زبانی و فرهنگی و جغرافیایی ویژه‌ای بازایستاند. فهم مفاهیم بنیانی آن را نیز نمی‌شود همیشه و همه‌جا در گرو بازی با واژگان و استعاره‌گزینی پیاپی درآورد؛ وگرنه با چیزی از نوع ادبیات سرگرم‌کننده سر و کار خواهیم داشت. تردیدی نیست که لاکان در پرتو این‌گونه «بازی‌ها» و «استعاره‌ها» شماری از مفاهیم روان‌کاوی خویش را آسان‌تر به فرانسوی‌زبانان منتقل می‌کند و توضیحات فهم پذیرتری در دسترس‌شان می‌گذارد. با این‌همه این توضیحات، چون در قالب یک زبان و ذهنیت آشنا و خودمانی ارائه می‌شوند و به‌ویژه با «روان‌کاوی فرانسوی» او همدلی و همنوایی دارند، از تنگناهای بومی و ملی و زبانی یادشده به‌سختی فراتر می‌روند، و از همین روی در باروری و گسترش نظریه کلی روان‌کاوی نقشی به‌مراتب کم‌رنگ‌تر از آن چیزی را دارند که لاکان و لاکانیان برای آن قایل شده‌اند.

پانویسها و منابع

[1]. (Charles Maurras (1868-1952

[2]. (Leon Bloy (1846-1917

[3]. برای چگونگی بازتاب دین و دین باوری در اندیشه و آثار لاکان بنگرید به مقاله من زیر عنوان «جلوه‌های دین و دین باوری در روان‌کاوی لاکان» در تارنمای «زمانه»، به [این نشانی](#).

[4]. Nationalisme intégral

[5]. (Action française (1908-1944

[6]. Extrême droite

[7]. Cf. Roudinesco, Elisabeth (1993), *Jacques Lacan : Esquisse d'une vie, histoire d'un système de pensée*, Paris, Fayard

(Pampille = Marthe Allard (1878-1960) .[\[8\]](#)

(Léon Daudet (1867-1942) .[\[9\]](#)

(Alphonse Daudet (1840-1897) .[\[10\]](#)

Cité in Deschodt, Pierre-Jean (1995), *Cher maître*, .[\[11\]](#)  
*Lettres à Charles Maurras*, Paris, Christian de Bartillat,  
.p. 602

Transfère .[\[12\]](#)

Lacan, Jacques (1960-61), *Le Transfert, Le Séminaire*, .[\[13\]](#)  
*.Livre VIII*, Paris, Seuil, réed. 2001

*Les quatre concepts fondamentaux de la psychanalyse* .[\[14\]](#)

*Salut par les Juifs* .[\[15\]](#)

Lacan, J., (1964), *Les quatre concepts fondamentaux de* .[\[16\]](#)  
*la psychanalyse, Le Séminaire, Livre XI*, Paris, Seuil, réed.  
.1973

Jeffrey Mehlman .[\[17\]](#)

Mehlman, Jeffrey (1982), "The Suture of an Allusion : .[\[18\]](#)  
Lacan with Leon Bloy", in id. *Legacies : Of Anti-Semitism in*  
*.France, SubStance, Vol. 11, N° 1, pp. 99-110*

همچنین برای آرای بیشتر تر جفری ملمن درباره نشانه‌های یهودستیزی  
در لاکان بنگرید به پیش‌گفتاری که او در مقام مترجم بر برگردان  
انگلیسی‌زبان جلد دوم *سینار* (چاپ دانشگاه  
شیگاگو) تألیف الیزابت رودینسکو آورده است، با این مشخصات:

Roudinesco, Élisabeth (author), Jeffrey Mehlman  
(translator), *Jacques Lacan & Co : A history of psychoanalysis*  
*.in France (1925-1985)*, University Of Chicago Press, 1990

Mehlman, Jeffrey, « *The Suture of an Allusion: Lacan* .[\[19\]](#)  
*:with Leon Bloy* », op. cit., pp. 104 -105

As though the return to Freud to whom history has granted the“ nobility of Jewish genius in fact masked an unwitting return ”.to the unreadable. Leon Bloy of *Le Salut par les juifs*

: Mehlman, J., *Ibid.*, p. 104 .[20]

*In this sense, Bloy would serve as an interpretant, in my“ ...reading, of Lacan’s reading of Freud*

Sylvia Maklès .[21]

Judith .[22]

(Baruch Spinoza (1632-1677 .[23]

(Roman Jakobson (1896-1982 .[24]

(Alexandre Koyré (1892-1964 .[25]

(Alexandre Kojève = Kojevnikov (1902-1968 .[26]

Lacan, J. (1980), *Séminaire de Caracas*, 12 juillet 1980, .[27]  
.in *L’Ane – Le Magazine freudien*, avril-mai 1981, n°1

*C’est à vous d’être lacaniens, si vous voulez. Moi, je» .[28]*  
*«.suis freudien*

Génération .[29]

Roudinesco, Elisabeth (1993), *Jacques Lacan : Esquisse .[30]*  
*d’une vie, histoire d’un système de pensée*, éd. Op. cit.,  
.p. 201 sq

Tradition .[31]

[32] . در این مورد بنگرید به مقاله من در تارنمای «زمانه»، زیر  
عنوان «جامعه و پیوند اجتماعی در روان‌کاوی لاکان».

Psychanalyse à la française .[33]

Lacan, J., «Conférence de presse du Dr Lacan, le 29 .[34]  
octobre 1974 au Centre Culturel Française de Rom», in *Bulletin*



*intérieur de I'École Freudienne de Paris N° 16, Novembre  
: 1975*

*J'attache énormément d'importance aux jeux de mots, vous le»  
« .savez. Cela me paraît la clé de la psychanalyse*

*Nous pouvons aimer quelqu'un non seulement pour ce» .[35]  
qu'il a, mais aussi, littéralement, à cause de ce qui lui  
« .manque*

Manque .[36]

Lacan, J. (1964-65), Séminaire XII, 17 mars 1965 : .[37]  
Problèmes cruciaux de la psychanalyse, ou : Les positions  
.subjectives de l'être, texte en ligne, p. 132

*L'amour, c'est donner ce qu'on n'a pas à quelqu'un qui» .[38]  
« .n'en veut pas*

(Alcibiades (c. 450–404 BC .[39]

---

## از قرارداد با چین چه می‌دانیم؟





ماجرا از 7 تیر 1399 آغاز شد، روزی که محمود احمدی‌نژاد گفت: «دولت ایران مخفیانه در حال امضای قراردادی 25 ساله با یک دولت خارجی است.» عباس موسوی، سخنگوی وزارت امور خارجه، در واکنش به این سخنان گفت که این وزارتخانه شاید این سند را بعد از تصویب در چین منتشر کند. او همچنین ادعای وجود «ابهامات» در این قرارداد را رد کرد. واژه «شاید» که او بکار برد، جالب توجه است زیرا جمهوری اسلامی تا کنون بسیاری از قراردادها از جمله قراردادهای نفتی را به مجلس هم نبرده و تنش بین جناح‌ها برای کسب قدرت و اتهام زنی فروش کشور را در دوره‌های گوناگونی شاهد بوده ایم. از جمله جنجال برای قرارداد کرسنت در دوره ی خاتمی که با رشوه گرفتن مهدی هاشمی برپا شد و نتیجه هم فسخ قرارداد و محکومیت ایران در دادگاه لاهه و میلیاردها خسارت وارده به ملت ایران بود و نتیجه شفاف را هم تا کنون به اطلاع مردم نرسانده اند.

آنچه از این قرارداد می دانیم

آنچه تا کنون مشخص شده است اینست که دو کشور چین و ایران از سال 2016 توافق نامه همکاری گسترده ی استراتژیکی را امضا کرده اند. برخی این موافقتنامه های 17 فقره دانسته اند. بسیاری از بخش های این توافق های امضاء شده که نهایی نشده، مهر محرمانه خورده و انتشار بیرونی نیافته است.

همینقدر می دانیم که چین معادل 280 میلیارد دلار در بخش های نفت، گاز و پتروشیمی ایران سرمایه گذاری خواهد کرد. 120 میلیارد دلار برای کمک به بهسازی زیرساخت های ایران به ویژه بخش حمل و نقل سرمایه گذاری خواهد شد. این مبالغ که به دلار محاسبه شده، درحقیقت با یوان معامله خواهد شد و دلار آمریکایی نقشی نخواهد داشت.

به گزارش رویترز، در ماه ژوئیه بین 4/4 تا 11 میلیون بشکه نفت ایران به چین صادر شد.

براساس اطلاعات دولت ترامپ، این بدان معنی است که در حال حاضر حدود 50 تا 70 درصد از کل صادرات نفت ایران به چین می رود، و مابقی به سوریه. (1)

## این قرارداد چه فوایدی برای چین و ایران دارد

چین جایگاهی برای خود را در خلیج فارس به دست خواهد آورد و به رژیم فرصت خواهد تا از وابستگی اقتصادی به غرب رها شود. این بدان معنی است که جمهوری اسلامی برای ادامه مقاومت علیه ایالات متحده و متحدانش فرصت کافی خواهد داشت. چین در زیرساخت های ایران از جمله حمل و نقل و انرژی سرمایه گذاری می کند و در عوض به نفت ایران با تخفیف دسترسی خواهد یافت. صحبت از حق استقرار پنج هزار نیروی نظامی برای حفاظت از امنیت دارایی های راهبردی در کشور نیز شده است. (این امر بسیار مهمی است و با استقلال کشور صریحا منافات دارد)

ایران کمک بزرگی در کشیدن راه آهن 920 کیلومتری بین تهران و مشهد از روسیه و چین دریافت کرده است و خواستار برقی کردن این خط راه آهن است. اهمیت نقل و انتقال این خط ارتباطی در انتقال نفت و گاز برای چین و روسیه بسیار مهم است. به یمن تحریم های آمریکا، غرب در این پروژه هم غایب است.

انتظار می رود چینی ها تأسیس بیمارستان در مشهد، دومین شهر بزرگ ایران را با جمعیتی بیش از 3 میلیون نفر بر عهده بگیرند. دولت ایران در ماه اوت برنامه ای را برای جذب گردشگران چینی با برداشتن محدودیت در صدور ویزای توریستی اعلام کرد. گردشگران چینی می توانند میلیارد ها دلار وارد ایران کنند.

چین بزرگترین شریک تجارت خارجی ایران است و سهمش 31 درصد از صادرات و 37 درصد از واردات است.

در داخل چه خبر؟

در بخش اصلاح طلبان، مطهری نظری در مورد قرارداد نداده و فقط دغدغه ی مسلمانان ایغور در چین را دارد که چرا مساجدشان تخریب شده است.

صادق زیبا کلام گفته : برخلاف بسیاری از مسئولین مان که مرید و سرسپرده روسها و چینیها شده اند، ایرانیان تحصیل کرده تر نه به چین و نه به روسیه اعتمادی ندارند که قاعدتا مقصودش خودش است.

عباس عبدی نوشته : بدون اصلاحات سیاسی داخلی هیچ اقدام خارجی

نمی‌تواند مفید باشد.

رضا زبیب، دستیار وزیر خارجه در امور آسیای شرقی در توضیح اینکه این قرارداد شامل چه چیزهایی می‌شود گفته: «اول، همکاری‌های جامع دو کشور در امور سیاسی، شامل دوجانبه و منطقه‌ای و بین‌المللی؛ دوم، همکاری‌های دو کشور در حوزه دفاعی و امنیتی، از جمله مبارزه با تروریسم و افراطی‌گری و نهایتاً به‌طور طبیعی حوزه اقتصادی که در اینجا حوزه بسیار گسترده‌ای دارد، از مسائل انرژی، آی‌تی، تکنولوژی، زیرساخت‌ها و همه اینها پیش‌بینی شده است. تحقق رکن بسیار بزرگی از این سند بر عهده بخش خصوصی است.» وی بر آنست که «شاید حدود 75 درصد. بخش خوبی از مسیر را با هم جلو رفته‌ایم، اما هنوز کار تمام نیست» (2)

احمد زیدآبادی، روزنامه‌نگار، با این عقیده که این تصمیم به معنی چرخش جمهوری اسلامی به سمت شرق است هم‌نظر نیست. او می‌گوید هدف از این حرکت ورود به بازی قوانین بین‌المللی و خداحافظی با سیاست‌های ۴۰ سال گذشته است.

«محمد رضا صباغیان» نماینده مجلس گفت: «ما تجربه‌ی تلخ برجام را داریم، لذا نظارت را نباید فراموش کرد، چرا که احساس می‌شود دولت می‌خواهد با این قرارداد، شکست تلخ برجام را جبران کند، اما نظارت مجلس نباید فراموش شود. در واقع نباید اجازه داد آشی را که آقای ظریف و دولت می‌پزند، ما در ۲۰ دقیقه همچون برجام سربکشیم.»

«محمدحسن آصفری» دیگر نماینده مجلس هم تأکید کرد: «نمایندگان باید در جریان جزئیات قرارداد ۲۵ ساله با چین باشند.»

نتیجه

گرچه این قرارداد نهایی نشده ولی همه چیز حاکی از مصمم بودن خامنه‌ای برای عقد آن است. چنانکه مصباحی مقدم عضو مجمع تشخیص مصلحت می‌گوید: «دل‌بستگی دولت به غرب بسیار روشن است، سند همکاری 25 ساله با چین هم بعد از این است که رهبری پیام خاصی و فرد خاصی را (به چین) فرستادند و با رئیس‌جمهوری چین گفت‌وگو کردند. تا پیش از این، این عزم در رفتار دولت ما دیده نشد.» (3)

به عبارت دیگر این خواست رهبری است و نه خواست دولت. حال باید دید دولتی که برجام را به امضاء رسانده و همه میدانند که چشمش به دست غرب است، چگونه می‌تواند این قرارداد را امضاء کند.

«علی ربیعی سخنگوی دولت با بیان اینکه اساساً تقسیم بندی غرب و شرق در سیاست خارجی ما جایگاهی ندارد، گفت: جمهوری اسلامی اساساً در این زمینه خود را محدود نمی‌کند و آماده همکاری با همه کشورهاست و محدودیت ما در این زمینه محدود به رژیم صهیونیستی و تحریم‌گران است.»

بدین ترتیب سیاست موازنه منفی که بر سر در وزارت امور خارجه است باید کنده شود چون خبر از سیاست موازنه مثبت است. با وجود اینکه سخنگوی دولت با این سیاست جدید خود را موافق نشان می‌دهد پشت پرده خبرهای دیگری هست از جمله اینکه قالیباف در ملاقات با رهبر طرح اقتصادی عرضه می‌کند و موجب گلایه روحانی می‌شود. (4)

مشکل دیگر این قرارداد تضاد آن با قانون اساسی اسلامی است :

اصل 153 : هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی، اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد ممنوع است.

این آشکار است که خامنه‌ای برای رهایی از تنگنای مالی و انزوای بین‌المللی چون پشتیبانی مردمی ندارد و از جانب دیگر شایع است که در فکر ابقای سلطنت آل خامنه‌ای است، ناچار است که به دولتهای خارجی متکی شود و فعلاً به شرق پناه می‌برد و همانطور که بارها مجلس را دور زده، قانون اساسی را هم دور خواهد زد.

در شرق دستکم دیگر صحبت از دموکراسی و حقوق بشر نخواهد بود، گو اینکه در غرب هم خبری نبود. اگر دموکراسی بود برای خودشان بود ولی همین بهانه‌ی تبلیغاتی هم گرفته خواهد شد.

متضرر واقعی ملت ایران و جنبش دموکراسی خواهی ایران است که نه اپوزیسیون منسجمی دارد و نه پشتیبان جهانی. غرب دمکراتیک که هیچوقت اعتنایی به او نکرده، شرق غیر دمکراتیک هم که تکلیفش روشن است. ظاهراً لیبرال‌ها تنها نیرویی هستند که اساساً نظر به داخل و به مردم ایران دارند. باقی هر کدام به افقی بیرون از مرزها نگاه می‌کنند.

(1)

[-https://www.dagensps.se/bors-finans/ravaror/kina -  
importerar-stora-mangder-olja-fran-iran](https://www.dagensps.se/bors-finans/ravaror/kina-importerar-stora-mangder-olja-fran-iran)

(2)

[https://aftabnews.ir/fa/news/660514/%D9%88%D8%A7%DA%A9%D9%86%D8%B4 - %D9%85%D8%B7%D9%87%D8%B1%DB%8C - %D8%B2%DB%8C%D8%A8%D8%A7%DA%A9%D9%84%D8%A7%D9%85 - %D9%88 - %D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%B3 - %D8%B9%D8%A8%D8%AF%DB%8C - %D8%A8%D9%87 - %D9%82%D8%B1%D8%A7%D8%B1%D8%AF%D8%A7%D8%AF - %DB%B2%DB%B5 - %D8%B3%D8%A7%D9%84%D9%87 - %D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86 - %D8%A8%D8%A7 - %DA%86%DB%8C%D9%86](https://aftabnews.ir/fa/news/660514/%D9%88%D8%A7%DA%A9%D9%86%D8%B4-%D9%85%D8%B7%D9%87%D8%B1%DB%8C-%D8%B2%DB%8C%D8%A8%D8%A7%DA%A9%D9%84%D8%A7%D9%85-%D9%88-%D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%B3-%D8%B9%D8%A8%D8%AF%DB%8C-%D8%A8%D9%87-%D9%82%D8%B1%D8%A7%D8%B1%D8%AF%D8%A7%D8%AF-%DB%B2%DB%B5-%D8%B3%D8%A7%D9%84%D9%87-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D8%A7-%DA%86%DB%8C%D9%86)

(3)

[http://www.jahannews.com/news/733427/%D9%85%D8%B5%D8%A8%D8%A7%D8%AD%DB%8C - %D9%85%D9%82%D8%AF%D9%85 - %D8%AF%D9%84%D8%A8%D8%B3%D8%AA%DA%AF%DB%8C - %D8%AF%D9%88%D9%84%D8%AA - %D8%BA%D8%B1%D8%A8 - %D8%B1%D9%88%D8%B4%D9%86](http://www.jahannews.com/news/733427/%D9%85%D8%B5%D8%A8%D8%A7%D8%AD%DB%8C-%D9%85%D9%82%D8%AF%D9%85-%D8%AF%D9%84%D8%A8%D8%B3%D8%AA%DA%AF%DB%8C-%D8%AF%D9%88%D9%84%D8%AA-%D8%BA%D8%B1%D8%A8-%D8%B1%D9%88%D8%B4%D9%86)

(4)

طبق شنیده‌ها در جلسه اخیر سران قوا، حسن روحانی، رئیس جمهوری به محمد باقر قالیباف، رئیس مجلس با ناراحتی گله می‌کند و می‌گوید شما در دیدار با رهبری بسته اقتصادی رونمایی کردید در حالی که رهبری گفتند " فرمانده جنگ اقتصادی دولت و بنده هستم!"

[https://www.asriran.com/fa/news/737597/%D8%AF%D8%B1%DA%AF%DB%8C%D8%B1%DB%8C - %D9%84%D9%81%D8%B8%DB%8C - %D8%B1%D9%88%D8%AD%D8%A7%D9%86%DB%8C - %D9%88 - %D9%82%D8%A7%D9%84%DB%8C%D8%A8%D8%A7%D9%81 - %D8%AF%D8%B1 - %D8%AC%D9%84%D8%B3%D9%87 - %D8%B3%D8%B1%D8%A7%D9%86 - %D9%82%D9%88%D8%A7 - %D8%AA%DA%A9%D8%B0%DB%8C%D8%A8 - %D8%B4%D8%AF](https://www.asriran.com/fa/news/737597/%D8%AF%D8%B1%DA%AF%DB%8C%D8%B1%DB%8C-%D9%84%D9%81%D8%B8%DB%8C-%D8%B1%D9%88%D8%AD%D8%A7%D9%86%DB%8C-%D9%88-%D9%82%D8%A7%D9%84%DB%8C%D8%A8%D8%A7%D9%81-%D8%AF%D8%B1-%D8%AC%D9%84%D8%B3%D9%87-%D8%B3%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D9%82%D9%88%D8%A7-%D8%AA%DA%A9%D8%B0%DB%8C%D8%A8-%D8%B4%D8%AF)

# قانون واقعیت را عوض نمی کند

حسن بهگر

آزادی بیان و عقیده ستون دموکراسی را تشکیل می دهد. ماده 19 اعلامیه جهانی حقوق بشر بر آزادی بیان تأکید دارد و در کشورهای دموکراتیک ابراز عقیده آزاد است و این تفاوت بین کشورهای دموکراتیک و استبدادی را معین می کند.



ما از زمان حکومت پهلوی تا به امروز که جمهوری اسلامی حاکم است در برابر اعتراض به دستگیری نویسندگان، فعالان سیاسی و غیره شنیده ایم که زندانی سیاسی نداریم چرا که هیچکدام دو رژیم مستبد به آزادی بیان باور نداشتند و زندانیان عقیدتی را مخل امنیت قلمداد کرده اند. در حالیکه «نبرد بر سر آزادی در صحنه ی جامعه، در حقیقت نبرد بر سر قدرت و حق است، پس ماهیتاً سیاسی است. توجه به این نکته، محدودیت و سستی گفتارهایی را که می خواهند مبارزه برای آزادی را از بابت سیاسی خنثی بکنند و به عبارتی چاشنیش را بکشند، بهتر بر ما معلوم می سازد. آزادی در هر زمینه که طلب شود، ذاتاً و اساساً سیاسی است. نباید فریفته صفتی شد که به دنبال آن می آید» (1)

نبرد بر سر آزادی بیان، در زمان انقلاب مشروطه به پیروزی رسید و توانست حقانیت خود را در قانون اساسی مشروطه دراصل هفتاد و نهم به ثبت برساند که در آن آمده است: در تقصیرات سیاسیه و مطبوعات هیأت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود. «این اصل در دوره ی رضا شاه، نه تنها مسکوت گذاشته شد بلکه در سال 1310 با تصویب «قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال کشور» نفس ها را بریدند و در دوره ی محمد رضا نیز با دستاویز قرار دادن همین قانون از هرگونه فعالیت حزبی و گروهی جلوگیری کردند و همین شیوه تا انقلاب 57 ادامه داشت.

در این میان دو استثناً داشتیم: یکی دولت دکتر محمد مصدق بود که

خود طی نامه ای به ریاست شهربانی متذکر شد که هرچه علیه شخص نخست وزیر و دولت او نوشته شود نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد و نباید مزاحمتی برای اشخاص ایجاد شود و دیگری در دولت کوتاه مدت دکتر شاپور بختیار بود که نمونه ای از حکومت ملی و لیبرال را در تاریخ معاصر ثبت کردند.

مطلب رسیدگی به جرایم سیاسی با حضور هیات منصفه و بصورت علنی به نحوی در اصل 168 قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز به ناچار و بنا به جو انقلابی آمد: «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیات منصفه در محاکم دادگستری صورت میگیرد.» ولی این بخش از قانون اساسی هم که برای فریب و ظاهرسازی در اوایل انقلاب تصویب شده بود بعدها مسکوت گذاشته شد و به تدریج براهت‌های ولی فقیه و سایر قدرت‌های سرکوبگر افزودند.

اما از رسیدگی به جرم سیاسی مهمتر تعریف جرم سیاسی است .

در ماده ی اول قانون جرم سیاسی جمهوری اسلامی که به تازگی تصویب شده آمده است :

«ماده 1 — هر یک از جرائم مصرح در ماده (2) این قانون چنانچه با انگیزه اصلاح امور کشور علیه مدیریت و نهادهای سیاسی یا سیاست‌های داخلی یا خارجی کشور ارتکاب یابد، بدون آنکه مرتکب قصد ضربه زدن به اصل نظام را داشته باشد جرم سیاسی محسوب میشود.» (2)

با این تعریف «از همین اول، آنچه که هسته و اساس تعریف جرم سیاسی است و همان اقدام به قصد ساقط کردن نظام است، از متن کنار گذاشته شده. یعنی تمامی این قانونی که قرار است متمرکز بر تعریف جرم سیاسی باشد، متوجه است به فهرست کردن اموری که اساساً از تعریف جرم سیاسی خارج است ولی حکومت بنا به ماهیت و مصالح خود، آنها را سیاسی اعلام کرده است.» (3)

آنچه که در جمهوری اسلامی جرم سیاسی محسوب می شود در حقیقت جرم سیاسی نیست، بلکه با این عنوان می خواهند آزادی بیان را خفه کنند. برای نمونه :

« توهین یا افتراء به رؤسای سه قوه، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، معاونان رئیس جمهور، وزرا، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نمایندگان مجلس خبرگان و اعضای شورای نگهبان به واسطه مسئولیت آنان» (4) جرم سیاسی تلقی می شود.



با توجه به قانون بالا کسی نمی تواند هیچ انتقادی از روسای سه قوه بنماید چون متهم به جرم از نوع سیاسی آن میشود. ملایان به این بسنده نکرده اند بلکه «کلیه جرائم علیه عفت و اخلاق عمومی اعم از جرائم ارتكابی به وسیله سامانه های رایانه ای یا مخابراتی یا حامل های داده یا غیر آن» نیز جرم سیاسی تشخیص داده اند. واقعا که نوشتن چنین ترهاتی تحت عنوان قانون فقط از ملایان و همپالکی های فاشیستشان برمی آید .

در کشورهای دموکراتیک جرایم علیه دولت و نظم اجتماعی را جرم سیاسی تعریف می کنند. جرایمی که انتفاعی نیست و جنبه ی سیاسی دارد و مجرمین نمی خواهند بهره ی مالی ببرند بلکه سازمان ها یا اشخاصی هستند که براساس عقاید و نظرات خود اقدام به عملیاتی کرده اند که جرم سیاسی تلقی می شود. برای نمونه ترور اولاف پالمه نخست وزیر سوئد یک جرم سیاسی تلقی میگردد. تهدید یا ارباب مردم که توسط گروه های سیاسی افراطی اعمال شود را در زمره ی جرم سیاسی میدانند. می بینیم که تفاوت از زمین تا آسمان است .

ملایان پس از چهل سال بگیر و ببند خواسته اند جرم سیاسی را تعریف کنند و قانون بگذرانند چنین دسته گلی به آب داده اند و درحقیقت اعلام می کنند که همچنان می خواهند صداهای اعتراض را خفه کنند و آزادی بیان و حقوق فردی را به رسمیت نشناسد و به حریم خصوصی افراد تجاوز کنند.

ادامه ی چنین حق کشی از سوی جامعه ی بزرگ ایران واکنشی بزرگ می طلبد که ضربه سهمگین آن متوجه حاکمان فعلی خواهد شد. مردم هنوز پس از سالیان دراز از آرمان های آزادیخواهانه ی خود دست نشسته اند و تا به حال برای آنها بهای سنگینی پرداخت کرده اند . با صدور حکم و تصویب قانون و چماق بسیج، برای مدتی می توان بر عمر حکومت خود افزود، ولی در نهایت از چنگ مردم نمیتوان گریخت.

سه شنبه - ۱۷ تیر ۱۳۹۹

2020-07-07

برگرفته از سایت ایران لیبرال

(1) رامین کامران - این صدای مزاحم (جستاری در باره ی آزادی بیان

از انتشارات ایران لیبرال 2017

(2) متن کامل قانون "جرم سیاسی"

(3) رامین کامران - جرم سیاسی در جمهوری اسلامی

(4) متن کامل قانون "جرم سیاسی" مندرج در بالا

## نگاهی به خشونت نهادینه شده

نمونه های آن در امریکا و ایران

### فرامرز دادور

خشونت به مفهوم مصرف نیروی فیزیکی در راستای وارد نمودن جراحت، تخریب و یا حتی نابودی استفاده میگردد. البته برداشتهای نسبتا متفاوت وجود دارد و مثلا طبق تعریف سازمان جهانی بهداشت، از آن به مثابه ابزار هدفمند از زور فیزیکی جهت تهدید یا احتمالا ضربه زدن فیزیکی و روانی بکار میرود. پدیده خشونت در برخی نهادها مانند دولت نهفته است و در حکومتهای مستبد، خشونت بگو نه ای بارز و علنی علیه مردم و بویژه اعتراض کنندگان بکار میرود. اما نوع ظریف تر و حتی در مقاطعی قانونی تر آن نیز، در جوامع نسبتا دمکراتیک، بویژه از سوی نیروهای انتظامی مصرف میشود. مثلا اگر در ایران پاسداران، پلیس و دستگاه های امنیتی با توسل به دستگیری، شکنجه و اعدام ترکیبی از اشکالی عریان از خشونت را استفاده میکنند اما در امریکا پلیس با استفاده از زوایای قانونی و البته همچنین غیر قانونی به سرکوب و حتی قتل افراد نیز میپردازد. در آوریل 2020، قتل جورج فلوید بوسیله ماموران پلیس در مینا پولیس (آمریکا) که با گذاشتن زانو بر روی سینه وی باعث خفه گردیدن وی شدند و در اواسط ژوئن کشته شدن ریچارد بروکس از پشت بوسیله پلیس، نمونه های اخیر است.

البته سیستم اعمال خشونت و حفظ مناسبات اقتصادی و اجتماعی

استثماری و ستمگرانه از سوی طبقات حاکم و نیروهای امنیتی از جمله دستگاه پلیس و گارد ملی، مولود واکنش‌ها و کنش‌های توده‌ای می‌گردد که خیزش‌های توده‌ای خشمناک هر چند سال یکبار و در مقاطع‌ای همراه با تخریب و آتش‌سوزی در آمریکا نمونه‌های آن است. حمله مردم به نمادهای نظام ناعادلانه و بویژه پایین کشیدن مجسمه‌ها و سنبل‌هایی که تاریخاً مظهر نژاد پرستی و ظلم بوده‌اند، بوضوح رسالت حق طلبانه توده‌های مردم را نشان می‌دهد. در واقع اخیراً، مراجعت مقامات محلی و سراسری به سیاست برخورد با "تند رویه‌های" انتظاماتی عمدتاً بخاطر ترس از وقوع یک همچون شورش‌های شهری بوده است. شکی نیست که در صورت عدم وجود تظاهرات وسیع توده‌ای، دستگاه قانونی در آمریکا بررسی در این مورد را مسکوت می‌گذاشت. البته بیشتر تظاهرکنندگان خواهان پیشبرد اعتراضات مسالمت‌آمیز هستند و در مقطعی حتی بر خلاف تصور ماموران پلیس عمدتاً به شعارهای سیاسی و استراتژیک مانند "زندگی سیاهان مهم است"، "نه بیش از این!"، "ما با این وضع به ستوه آمده ایم!" و "حذف هزینه برای پلیس و انحلال آن" پرداخته‌اند.

در چارچوب سیستم مدرن حکومتی و جامعه‌ای نسبتاً قانونمند و دمکراتیک، بر اساس پدیده قرارداد اجتماعی حق اعمال قهر و خشونت بر عهده نیروهای انتظاماتی در زیر یوغ حکومت‌های محلی و سراسری میباشد که قرار است بطور قانونمند ایده "حمایت و خدمت" را بجلو ببرند. در آمریکا عوامل دیگری همچنین در استعمال قهر حکومتی تاثیر گذار هستند. در میان آنها متمم قانونی "حق داشتن سلاح" است که بخشی از سفیدپوستان بویژه در ایالات جنوبی بوضوح قادر به حمل سلاح می‌باشند. اما برای سیاهان و دیگر اقلیتهای قهوه‌ای پوست دسترسی به اسلحه بسیار خطرناک است. واکنش جنایتکارانه دستگاه امنیتی آمریکا و بویژه اف بی آی به جنبش بلک پنتر (Black Panter) ، فعالان عدالت جوی سیاه پوست که در سالهای 60 و 70 بر اساس این حق قانون اساسی اسلحه حمل میکردند، نشان دهنده وجود واکنش قهر شدید و نابودکننده از سوی مسئولان حکومتی در این کشور میباشد.

بنا بر گزارشی ( 17 ژوئن) از سوی یکی از مسئولان در اتحاد شیکاگو علیه اختناق نژادی و سیاسی، تنها در عرض دو هفته اول در ماه ژوئن 2020، 24 نفر از سوی پلیس در آمریکا کشته شدند. امسال، یعنی در چند ماه گذشته 672 نفر بوسیله پلیس به هلاکت رسیدند که بالای 90 درصد آنها سیاهپوست و یا قهوه‌ای هستند. بنا بر گزارشات رسمی تا بحال در سال متوسط 900 نفر عمدتاً سیاه پوست بوسیله پلیس به هلاکت

رسیده اند که بعد از این جنایات تنها تا دو ماه اخیر سه پلیس به محاکمه کشانده شدند. توسل به "نظارت‌های رسمی" و گزارش‌های کنگره و دیگر گروه‌های قضایی و دولتی بیهوده بوده، طبق تجربه به اقدام جدی برای مهار خشونت از جانب پلیس نانجامیده است. در میتینگ‌های عمومی داوطلبانه بالای هزار نفری، مردم بارها خواسته‌اند، البته بدون موفقیت که یک شورای شهروندان برای کنترل اقدامات پلیس تشکیل گردد که بنظر یکی از راهکارهای لازم برای نهادینه کردن آن می‌باشد. تاریخا و حداقل بخشا بخاطر احتراز از دنیای "ماجراجویانه و رقابت آمیز" بین انسانها (ب.م. خانواده‌ها و قبایل) آنگونه که هابز تصور میکرد، حق انحصاری خشونت برای حکومت قائل شده است. اما واقعیت این است که سیستم دولتی و نهادهای وابسته به آن مانند پلیس بطور کل در خدمت به صاحبان ثروت و قدرت (فئودال‌ها، اشراف و فوق سرمایه داران) عمل نموده‌اند.

در قرن بیستم در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، بخاطر مبارزات مردم و بخشا با معرفت حکام به اینکه برای حفظ جامعه مدرن، توزیع حداقل هائی از مزایای اجتماعی ضرورت دارد، است که سیستم رفاه اجتماعی (ب.م. بیمه درمان عمومی و حقوق بیکاری و بازنشستگی) و آزادیهای محدود دمکراتیک (ب.م. انتخابات آزاد و حقوق مدنی) مناسبت پیدا نمود که البته بخشا بخاطر جلوگیری از انفجار جامعه در ابعاد قیام و انقلاب هم می‌باشد. بنابر تحقیقات آکادمیک روشن شده است که معضلات اجتماعی و از جمله خشونت رابطه شدیدی با فقر و نابرابری دارند، اما واقعیت این است که از نظر حاکمان، حفظ نظام مبتنی بر مالکیت و ثروت خصوصی که در عین حال پدید آورنده محرومیت‌های ناعادلانه انسانی می‌باشد به نهاد پلیس جهت کنترل قدرت طبقاتی نیازمند است. در این رابطه است که حق خشونت برای دولت ضرورت پیدا میکند و موازین قانونمند و پاسخگو به نهاد‌های اجرائی و قانونگذار که "حقانیت" دمکراتیک داشته، مورد حمایت رسانه‌ها و افکار عمومی نیز باشد، استقرار می‌ابد. در واقع، نهادینه شدن فرهنگ رضایت در قبال موازین "متمدنانه" جامعه که فاصله عظیم طبقاتی، استثمار و ستمگریهای اقتصادی و اجتماعی عادی جلوه داده شود و بر فراز آن، دستگاه‌های دولتی به قهر انحصار داشته باشند، واقعیت تلخی در برابر بشریت در جوامع "دمکراتیک" می‌باشد.

در امریکا فرهنگ پلیس بر مبنای نگاه نظامی و کنترل کننده بر نظم سیاسی عجین یافته که انواع تبعیضات اجتماعی، نژاد پرستی و حتی سرکوب حق رای، بخشی از آن می‌باشد. در جائیکه، سرمایه گذاری در

برنامه های معطوف به رفاه اجتماعی و از جمله فعالیتهای کاریابی و بهداشتی میتواند به بهبودی شرایط زندگی برای طبقات و اقشار کارگری و محروم انجامد، متاسفانه، از جانب قدرتمندان سیاسی و اقتصادی موازین تنبیهی عمده شده اند. دولت و دستگاه های امنیتی بر فراز استفاده از ثروت تولید گشته از جانب زحمتکشان به کنترل جامعه و جلوگیری از امکان شورش انقلابی مشغول است. البته برخی از نمایندگان مترقی مجلس در امریکا و از جمله باربارا لی پیشنهادات سازنده و مردمی ارائه میدهند و میتوان از جمله به فراخوان برای کاستن عمیق از بودجه دفاع، یعنی از 350 بلیون دلار از تقریبا 800 بلیون دلار و استفاده آن در برنامه های اجتماعی به نفع توده های مردم اشاره نمود. به گفته نماینده مجلس لی: " سلاح های اتمی بیهوده، مخارج مخفیانه امنیتی (و پلیسی) و جنگهای پی در پی در خاورمیانه ما را سالم نگه نمیدارد". (رابرت کاهلر، پیس وویز، شیکاگو)

اما همانگونه که در بخش اول اشاره شد، در بیشتر جوامع توسعه یابنده و از جمله در ایران بخاطر وجود بسیاری عوامل و بویژه عقب ماندگی اقتصادی و مداخلات امپریالیستی، قهر حکومتی و دستگاه های انتظاماتی محلی عریان تر به سرکوب توده های مردم میپردازند. از اوایل انقلاب 57 رژیم مستبد و مبتنی بر سیستم ولایت فقیه به سرکوب هزاران مخالف و معترض پرداخته، صدها هزار نفر را زندانی و شکنجه نموده و ده ها هزار نفر را اعدام نموده است. سازمانهای سیاسی مخالف نابود گردیده و بسیاری از کادرهای آنها ترور و اعدام شده اند و تحت حکومت حاضر، برای مردم از هیچ نوع آزادی دمکراتیک و عدالت اجتماعی خبری نیست. کارگران و زحمتکشان همواره در زیر اختناق سیاسی و مذهبی استثمار شده و توده های مردم، منجمله زنان، معلمان، دانشجویان و فعالان اجتماعی، بهیچ وجه از حقوق مدنی ذکر گشته در اعلانیه حقوق بشر جهانی برخوردار نیستند. در ایران تبعیضات اجتماعی، ستم جنسیتی و خشونت فیزیکی بطور سیستماتیک و اغلب قانونی (مندرج در قانون اساسی) انجام میگردد و بویژه زنان از ابتدایی ترین حقوق اجتماعی و از جمله حق پوشش و آزادیهای معمول شخصی برخوردار نیستند.

واقعیت این است که حکومتگران ستمگر جمهوری اسلامی همچنان سرکوبهای فوق العاده قهر آمیز را علیه معترضان ادامه میدهند. نمونه بسیار جدید این است که دیوان عالی کشور برای سه جوان: امیر حسین مرادی، سعید تمجیدی و محمد رجبی به بهانه شرکت در خیزش آزادیخواهان در

آبان ماه 98، به اتهام "فساد فی الارض" حکم اعدام صادر نمود. در اصفهان هشت نفر دیگر از مبارزان در اعتراضات گذشته نیز تحت اتهام "فساد فی الارض" قرار گرفته و مورد مجازات شدید قرار میگیرند. روشن است که دلیل اصلی برای این محکومیت های بسیار سنگین ایجاد وحشت در جامعه و به نوعی پیشگیری از بروز اعتراضات وسیع و حق طلبانه دیگری است. اما امروزه، گروه های مختلف اجتماعی که برخی از فعالان آنها کادرهای پیشین در سازمانهای اپوزسیون بوده اند، حال در حیطه فعالیتهای مدنی به مبارزات سیاسی آرام در سطوح گوناگون ادامه میدهند. برای مثال مادران پارک لاله در اطلاعیه اخیر به تاریخ 28 خرداد 1399، "خشونت ها، جنایتها، تبعیض ها و بیعدالتیها"، شلاق زدن بر کارگران معترض، خفه نمودن اعتراض زنان به نابرابریهای جنسیتی، حبس روشنفکران و سرکوب وحشیانه مردم معترض و فعالان سراسری و اجتماعی را بشدت محکوم میکند.

نمونه دیگر اینکه سی و نه سازمان مدافع حقوق بشر در 18 ژوئن 2020 با محکومیت "سرکوب خشن مردم... و استفاده نیروهای امنیتی از نیروهای مهلک به منظور سرکوب معترضان" با انتشار بیانیه ای مشترک از شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد خواسته اند تا به نفع قطعنامه تمدید ماموریت گزارشگر ویژه ایران رای دهد. در این بیانیه همچنین "سرکوب و آزار و اذیت متداوم مدافعان حقوق بشر، فعالان اتحادیه های صنفی، روزنامه نگاران و کارمندان رسانه ها، فعالین حقوق زنان و فعالین حقوق کارگران" شدیداً محکوم میگردد. یا مثلاً، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه در فراخوان 30 خرداد 1399 در اعتراض به اینکه کارکنان در این موسسه را بخاطر اعتراض و "به جرم حق خواهی به بند و زندان و شکنجه و بیکاری و گرسنگی مضاعف محکوم کرده اند"، از کارگران، معلمان، بازنشستگان، تشکل های مستقل مردم نهاد، رسانه های آزاد و فعالان شبکه های اجتماعی میخواهد تا از اعتصاب کارگران در این کمپانی که علیه از جمله "پرداخت حقوق های معوقه، خلع ید کارفرمای اختلاس گر و برچیده شدن بخش خصوصی از هفت تپه، تمدید دفترچه های درمانی و خدماتی، بازگشت به کار همکاران اخراج شده، بازگرداندن ثروت های اختلاس شده به کارگران" مبارزه مینمایند، حمایت کنند.

هجوم وحشیانه نیروهای امنیتی به تجمع روز اول ماه مه 98 در برابر مجلس، ضرب و شتم شرکت کنندگان و بازداشت بیش از 50 نفر از آنان و سپس صدور احکام بسیار سنگین زندان و حکم شلاق برای تعدادی از بازداشت شدگان، خود نمونه گویایی از شرایط سیاسی برای طبقه

کارگر و توده های زحمتکش در ایران بوده است. در هفته گذشته 42 کارگر معترض از شرکت پیمانکاری آذر آب، هریک به یک سال حبس، 74 ضربه شلاق و یک ماه بیگاری محکوم شدند. روشن است که وجود نابرابریها و ناعدالتهای فاحش در جامعه باعث بروز آسیبهای گوناگون اجتماعی نیز میگردد. خشونت علیه زنان و کودکان از نمونه های آن میباشد. در سراسر جهان سالانه حدود 50 هزار زن و دختر به دست شریک زندگی یا اعضای خانواده خویش به قتل میرسند. در ایران اخیرا قتل رومینا اشرفی توسط پدرش یک نمونه است. در واقع رسالت حفظ حکومت جمهوری اسلامی و قدرتمندان سیاسی و اقتصادی حکومتی و وابستگان سرمایه دار یکی از خشن ترین سرکوبهای پلیسی را در ایران برقرار نموده است

البته اعمال نیروی قهر از سوی رژیمهای قدرتمند و محلی همزمان انجام میگردد. انواع اتحادیه های سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی مانند ناتو و دبلیو تی او از جمله نهادهای جهانی و منطقه ای برای رقابت، دفاع و تهاجم علیه رژیمهای متخاصم میباشد. حکومتهای قدرتمند تر برای منافع انحصارات داخلی برنامه های ویژه خود را اعمال نموده و پیمان نامه های گوناگون تهیه میکنند. بارزتر از همه اینکه در 20 سال گذشته حمله نظامی و غارتگرانه امریکا و متحدین آن به خاورمیانه و در مقابل پیشبرد سیاستهای هژمونگرانه و ماجراجویانه از جانب رژیمهای منطقه ای مانند جمهوری اسلامی که به کشتار میلیونی مردم منجر گردیده حداکثرهایی از خشونت و جنایات علیه بشریت را به نمایش میگذارد.

فرامرز دادور

30 ژوئن 2020